

مجموعه آثار و رسائل دعوی دکتر محمد العریفی (۴)



اشک گلدسته‌ها



ترجمه: محمد امین عبداللہی

وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی

www.Arefe.com

اشک گل‌دسته‌ها	عنوان کتاب:
دموع المآذن	عنوان اصلی:
دکتر محمد العریفی	نویسنده:
محمد امین عبداللهی	مترجم:
مواعظ و حکمت‌ها	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی www.Arefe.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

اشک گلدسته‌ها

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مخلوقات را مرحله به مرحله آفرید و آنان را همانگونه که عزت و قدرتش اقتضا می‌کرد در این جهان پراکنده ساخت...

پیامبران را فرستاد تا عذری نماند و تا هشدار برای مردم باشند... پس نعمت خود را با آنان کامل ساخت و حجت کامل خود را ادا نمود... برهان را برپا ساخت و راه را روشن نمود و حجت را تمام کرد و هدف را آشکار ساخت...

پس پاک و منزّه از عیب است آنکه نعمت را بر بندگان نازل نمود و رحمت را بر خود فرض کرد...

او را ستایش می‌گوییم که توفیقِ همین ستایش نیز از نعمت‌های اوست، و او را برای فضل و کرم سرشارش سپاس می‌گوییم...

و گواهی می‌دهم که معبودی به حق نیست مگر الله که واحد و بی‌شریک است... کلمه‌ای که زمین و آسمان‌ها برای آن آفریده شد و خداوند همه‌ی آفریدگانش را بر آن سرشت...

بر اساسِ همین سخن، ملتِ اسلام تاسیس شد و قبله قرار داده شد و برای همین کلمه، شمشیرهای جهاد از غلاف بیرون آمد، و خداوند همه‌ی بندگان را به پذیرش و اقرار به این کلمه امر نموده...

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبرِ اوست، که خداوند وی را به عنوان رحمتی برای جهانیان و الگویی برای عالمیان فرستاد...

او را فرستاد تا بشارت دهنده و هشدار دهنده و دعوتگر به سوی الله و چراغی روشنگر باشد...

و او را با فرشتگان مقرب و با یاری خود و با مومنان، یاری داد و کتاب روشنگرش را بر وی نازل کرد...

بهترین کسی که نماز گزارد و روزه گرفت... و برای پروردگارش عبادت نمود و شب زنده داشت... و در مشاعر ایستاد و خانه‌ی کعبه را طواف نمود...

اما بعد:

این‌ها تاملاتی است در حال مردان و زنان خاشع...
تا به دعا‌های آنان آمین گوئیم و اشک‌ها را پاک کنیم و نماز را به یاد آوریم...

تا بر مناره‌ی مساجد بایستیم...

چرا که اشک گلدسته‌ها، هنگام صبح و شام در جریان است...
اما عجیب است! مگر مناره هم می‌گریذ؟! آری مناره‌ها هم می‌گریند...
محراب‌ها هم می‌نالند... مساجد هم...

حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌های استوار در فراق مردان و زنان نیکوکار می‌گریند...

هنگامی که دیگر اثری از نماز آن نمازگزاران و خشوع آن خاشعان و گریه‌ی آنان نم‌اند...

می‌گریند... چرا که آن آبادگران را، که مساجد را با ذکر و بزرگداشت خداوند آباد می‌کردند، از دست داده‌اند...

چه کسی است که اشک‌های آنان را پاک کند؟ کیست که غم آنان را بزدايد؟

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ﴾ (۳۶) رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجْرَةً وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾ لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۳۸﴾ [النور: ۳۶-۳۸].

«در خانه‌هایی که الله اجازه داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند (۳۶) مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود می‌هراسند (۳۷) تا الله بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و الله [است که] هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد».

* * *

سخن از نماز است؛ نور چشم موحدان و لذت روح دوست‌داران...
نماز، که بوستان عابدان و ثمره‌ی دل خاشعان است...
چرا که آن، باغ دل آنان و لذت درون‌شان است...
با نماز است که در خوشی و لذت غوطه‌ور می‌شوند و به آن پروردگار
حلیم و کریم نزدیکی می‌جویند...

عبادتی که خداوند مقام آن را بالا برده و اهل آن را گرمی داشته است...
و آخرین امری است که پیامبر خدا ﷺ به آن سفارش نمود و آخرین
چیزی است از اسلام که از بین می‌رود و نخستین پرسشی است که روز
قیامت از انسان می‌شود...

* * *

نماز یکی از ارکان اسلام و از مبانی بزرگ آن است...
 به سبب عظمت مقام نماز است که خداوند هنگامی که خواست آن را
 فرض سازد خاتم پیامبرانش را به آسمان هفتم بالا برد و فرض بودن آن را
 برای پیامبر ﷺ بیان نمود...

چنانکه در صحیحین آمده که ایشان ﷺ در داستان اسراء و معراج فرمود:
 سپس جبرئیل همراه با من به راه افتاد تا به آسمان دنیا رسید، پس
 اجازه‌ی ورود خواست... گفتند: کیست؟

گفت: جبرائیل... گفتند: چه کسی همراه توست؟

گفت: محمد... گفتند: آیا دعوت شده است؟

گفت: آری... گفتند: خوش آمده است...

رسول خدا ﷺ فرمود:

آنگاه در را باز کردند...

سپس رسول خدا ﷺ همینطور در آسمان‌ها بالا می‌رفت تا آنکه به آسمان
 هفتم رسید...

فرمود: سپس مرا به آسمان هفتم بالا بردند... جبرئیل اجازه‌ی ورود
 خواست... گفتند: کیست؟ گفت: جبرائیل... گفتند: چه کسی همراه
 توست؟ گفت: محمد... گفتند: دعوت شده است؟ گفت: آری! گفتند: خوش
 آمده است...

هنگامی که عبور کردم ناگهان ابراهیم را دیدم... جبرئیل گفت: این
 پدرت ابراهیم است، بر او سلام گوی... بر او سلام گفتم... پاسخ سلام را
 داد و گفت: خوش آمدی ای فرزند صالح و ای پیامبر صالح...

سپس به سدرۃ المنتهی بالا برده شدم... پس پنجاه نماز روزانه بر من
 فرض گردید...

از آنجا برگشتم و از کنار موسی گذشتم... گفت: تو را به چه چیزی دستور دادند؟

گفتم: به پنجاه نماز در شبانه‌روز امر شدم...

گفت: امت تو نخواهند توانست پنجاه نماز را در روز انجام دهند... من پیش از تو مردم را آزموده‌ام و به سختی با بنی‌اسرائیل سر و کله زده‌ام... به نزد پروردگارت برگرد و از او برای امت خود تخفیف بخواه...

بازگشتم و ده نماز از من کم کرد... به نزد موسی برگشتم و دوباره همان سخن را تکرار کرد... باز برگشتم و خداوند ده نماز از من کم کرد...

دوباره به نزد موسی برگشتم و باز همان سخن را گفتم... باز برگشتم و خداوند ده نماز در روز را به من امر نمود... بازگشتم و موسی دوباره همان سخنان را به من گفت...

بازگشتم و خداوند مرا به پنج نماز در هر روز امر نمود...

به نزد موسی بازگشتم و گفتم: تو را به چه امر کرد؟ گفتم به پنج نماز در هر روز...

گفت: امت تو نخواهند توانست پنج نماز را هر روز انجام دهند... من مردم را پیش از تو آزموده‌ام و با بنی‌اسرائیل سر و کار داشته‌ام... به نزد پروردگارت باز گرد و از او برای امتت تخفیف بخواه...

پیامبر ﷺ در پاسخ او فرمود: آنقدر از پروردگارم [تخفیف] خواستم که دیگر خجالت می‌کشم... راضی می‌شوم و تسلیم می‌شوم...

سپس فرمود: هنگامی که از آنجا گذشتم ندا دهنده‌ای خطا به من گفت: فریضه‌ام را قطعی کردم و برای بندگانم تخفیف دادم...

بنابراین خداوند بزرگ را شکر می‌کنیم که اجازه داد در برابر او بایستیم و با قلب‌های خود به او روی آوریم و حاجت‌هایمان را به او عرضه کنیم...

آری، نماز هم رابطه است و هم دیدار... هم عبادت است و هم وفاداری
 میان بنده‌ای که در زمین است و پروردگاری که در آسمان...
 چشمه‌ای است که تمامی ندارد و توشه‌ای است که پایان نمی‌یابد...
 رسول خدا ﷺ هنگامی که مساله‌ای او را اندوهگین می‌ساخت به نماز
 پناه می‌برد...

بلکه رفع بلاها و اجابت دعا بیشتر در هنگام نماز امکان‌پذیر است، چرا
 که نماز نزد صالحان راهی است برای رفع بلا و اجابت دعا...
 بخاری روایت می‌کند که ابراهیم علیه السلام همراه با همسرش ساره در
 سفری بودند و از سرزمینی عبور کردند که پادشاهی ستمگر بر آن حکومت
 می‌کرد... یکی از نزدیکان آن ستمگر به نزد او رفت و گفت: اینجا مردی
 است که زنی بسیار زیبا همراه دارد؛ زنی که جز شایسته‌ی تو نیست... آن
 ستمگر سربازانش را به نزد ابراهیم فرستاد و از او پرسیدند: این زن که
 همراه توست کیست؟

ابراهیم دانست که توانایی مقابله‌ی آن پادشاه را ندارد و اگر می‌گفت که
 وی همسرش هست حتماً او را می‌کشتند... بنابراین به آنان گفت: او خواهر
 من است...

سپس ابراهیم به نزد ساره رفت و گفت: ای ساره اکنون بر روی زمین
 هیچ مومنی جز من و تو نیست... این درباره‌ی تو از من پرسید و من گفتم
 که تو خواهر منی، پس مرا تکذیب نکن...

آن ستمگر کس به نزد ساره فرستاد و او را به نزدش آوردند... هنگامی
 ساره به نزد او وارد شد، پادشاه به سوی او آمد، اما همین که خواست
 دستش را به سوی او بلند کند، ناگهان دستش فلج شد... پادشاه ترسید و
 گفت: برایم نزد خداوند دعا کن و به تو زانی نخواهم رساند... ساره برایش
 دعا کرد و دستش به مانند اول شد... اما باز شیطان او را وسوسه کرد...

بار دیگر به سوی ساره رفت و ساره باز علیه او دعا کرد... پس همانند اول یا بدتر دستش فلج شد... پس هنگامی که دید توانایی رویارویی با او را ندارد وحشت‌زده شد و گفت: برایم دعا کن [تا شفا یابم] و به تو زبانی نخواهم رساند...

پس ساره برایش دعا کرد و خداوند دستانش را آزاد کرد... پادشاه از او ترسید و حاجبانش را صدا زد و گفت: شما انسانی را به نزد من نیاورده‌اید، یک شیطان آورده‌اید!...

سپس او را آزاد کرد و کنیزی به نام هاجر را به عنوان هدیه به او داد... ساره به نزد شوهر خود رفت و هنگامی که نزدش رسید دید در حال نماز است و دعا می‌کند... هنگامی که ابراهیم احساس کرد ساره آمده است با دستش به او اشاره کرد که چه شد؟ ساره گفت: خداوند نیرنگ آن کافر را باز گرداند...

و هاجر را به عنوان خدمتکار گرفت...
بین چگونه ابراهیم هنگام مشکلات به نماز پناه می‌برد...

* * *

یا نگاهی به آن پیامبر عابد و قانت و زاهد، زکریا علیه السلام بینداز... پیری که سنش از هفتاد گذشته بود... بدنش ضعیف و استخوان‌هایش سست شده و مرگش نزدیک شده بود... در این سن آرزوی فرزند کرد و دستانش را با خواهش و اشک به سوی خداوند بلند کرد...
خداوند متعال درباره‌ی او می‌فرماید:

﴿ذَكَرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٢﴾ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي

مِنْ لَّدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٦٠﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ ۖ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦١﴾
[مریم: ۶۰-۶۱].

«[این] یادی از رحمت پروردگار تو [درباره‌ی] بنده‌اش زکریاست (۲) آنگاه که [زکریا] پروردگارش را آهسته ندا کرد (۳) گفت پروردگارا من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته و ای پروردگار من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام (۴) و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم و زخم نازاست پس از جانب خود ولی [و جانشینی] به من ببخش (۵) که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگار من پسندیده گردان».

دعای او درهای آسمان را کوبید... خداوند به بنده‌ای که او را فرا خوانده بود نگریست... او را در محرابش دید که در انتظار احسان پروردگار است و ترسان از عذاب او...

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَكُتُكُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝۳۹﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَلِكَ ۖ قَالَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾ [آل عمران: ۳۹-۴۰].

«پس در حالی که وی ایستاده [و] در محراب [خود] دعا می‌کرد، فرشتگان او را ندا دردادند که الله تو را به [ولادت] یحیی که تصدیق کننده‌ی کلمه الله [عیسی] است و بزرگوار و خویشتندار و پیامبری از شایستگان است، مژده می‌دهد (۳۹) گفت پروردگارا چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زخم نازا است؟ [فرشته] گفت [کار پروردگار] چنین است؛ الله هر چه خواهد می‌کند»...

اینگونه است؛ رحمت‌های خداوندی با نماز نازل می‌شود...
در نبرد احزاب... هنگامی که قلب‌ها به گلوگاه‌ها رسید و هر منافق و
فاجری از معرکه گریخت...

آنگاه که مسلمانان میان خود و دشمنان خندق زدند... هنگامی که
تاریکی شب فرا رسید و سرمای هوا طاقت‌فرسا شد، پیامبر ﷺ خواست از
وضعیت کفار اطلاع یابد...

پس رو به صحابه کرد و گفت: «کدام‌یک از شما می‌رود و از این قوم خبر
می‌گیرد و در مقابل، یار من در بهشت می‌شود؟»
کسی از جای تکان نخورد... پس از کنار آنان گذشت و گفت: ای
حذیفه... برخیز...

حذیفه می‌گوید: چون پیامبر خدا مرا امر کرده بود چاره‌ای جز برخاستن
نداشتم! برخاستم و گفتم: لبیک ای رسول خدا...

فرمود: «برو و از آنان خبر بگیر و دست به کاری زن و نزد من برگرد»...
می‌گوید: وارد خندق شدم و از آن سو بالا آمدم و دیدم مشرکان بسیاری
و از میان آنان مردی را دیدم که دستانش را بر روی آتشی که در برابرش
بود گرم می‌کرد و به پهلوهایی خود می‌چسباند... او را به دقت نگاه کردم و
دیدم ابوسفیان، فرماندهی لشکر است... با خود گفتم: اگر او را بکشم
کارشان به هرج و مرج می‌کشد و شکست می‌خورند...

تیری از تیردان خود برداشتم که پری سفید داشت... آن را بر چله‌ی
کمان گذاشتم، اما همینکه آن را کشیدم یاد سخن رسول خدا ﷺ افتادم که
فرموده بود: «کاری نکن تا نزد من آیی»... تیر را از کمان برداشتم و اوضاع
آنان را رصد کردم... باد، کارشان را مشکل کرده بود و هیچ کدام از
دیگ‌های آنان بر جای نمانده بود و شترانشان بر جای نمی‌نشستند... وارد
یکی از خیمه‌ها شدم و در تاریکی میان آنان نشستم...

ابوسفیان احساس کرد کسی وارد آنان شده، پس گفت: هر کس ببیند کنار دستی‌اش کیست؟

حذیفه می‌گوید: ترسیدم که بغل دستی‌ام از من بپرسد و کارم برملا شود... بنابراین پیش‌دستی کردم و به بغل دستی‌ام گفتم: کیستی؟ ترسید و گفت فلانی فرزند فلانی! پس چیزی نگفتم! او که چنین دید ترسید بپرسد کیستم... و نجات یافتم...

سپس از آنجا خارج شدم و به نزد رسول خدا ﷺ آمدم... او را در حال نماز و دعا یافتم... نزد او نشستم تا آنکه نمازش تمام شد و او را با خبر کافران بشارت دادم... شاد شد و تکبیر گفت...

آری... با نماز و دعا بود که احزاب شکست خوردند و اولیای خداوند پیروز شدند... و چنان شد که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾ [الأحزاب: ۲۵].

«و الله آنان را که کفر ورزیده‌اند بی‌آنکه به مالی رسیده باشند به غیظ [و حسرت] برگرداند و الله [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت و الله همواره نیرومند شکست‌ناپذیر است».

بین پیامبر ﷺ چطور در آن شرایط به نماز پناه برد... و چگونه مشکلات و سختی‌ها برطرف شد؟

* * *

محمد بن واسع همراه با سپاه قتیبه به جهاد خارج شد... هنگامی که دو لشکر در برابر هم ایستادند، قتیبه به پشت سر خود نگاه کرد اما ابن واسع را ندید... کس فرستاد تا او را صدا زنند...

هنگامی که فرستادگانش برگشتند به او گفتند: محمد بن واسع را در

حال سجده دیدیم در حالی که انگشتش را تکان می‌داد و دعا می‌کرد...
 قتیبه گفت: به خدا سوگند انگشتان محمد بن واسع در این لشکر برایم
 از هزار جوان زرنگ و هزار شمشیر بی‌غلاف بهتر است...
 هنگامی که محمد بن واسع آمد، قتیبه به او گفت: کجا بودی؟
 گفت: برایت درهای آسمان را تکان می‌دادم!
 کجایند بیماران...
 کجایند مصیبت دیدگان...
 کجایند ستمدیدگان و نیازمندان...
 چرا که شفای بیماران و از بین رفتن بلاها و مغفرت گناهان و پذیرش
 توبه با نماز امکان پذیر است...
 با نماز درهای آسمان را بکوب... با نماز خواهان برطرف شدن سختی‌ها
 و بلاها باش...

* * *

نماز کلید روزی است... خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ (۱۳۱) وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [طه: ۱۳۱-۱۳۲].

«به سوی آنچه گروه‌هایی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و تنها] زینت
 زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم، چشمان خود را مدوز و [بدان]
 روزی پروردگار تو بهتر و ماندگارتر است (۱۳۱) و خانواده‌ی خود را به
 نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش؛ ما از تو جویای روزی نیستیم؛ ما
 به تو روزی می‌دهیم و عاقبت [نیک] برای پرهیزگاری است».

مردی نزد ثابت بنانی آمد تا برای کاری که نزد یکی از بزرگان داشت از او کمک بگیرد... ثابت همراه او آمد... ثابت از کنار هیچ مسجدی نمی‌گذشت مگر آنکه دو رکعت نماز می‌گزارد تا آنکه به نزد آن بزرگ رسیدند و درباره‌ی کار آن شخص سخن گفت... او نیز فوراً کارش را انجام داد...

سپس ثابت رو به دوستش کرد و گفت: شاید برایت سخت بود که کنار هر مسجدی می‌ایستادم و نماز می‌گزاردم؟
گفت: آری!

گفت: نمازی نخواندم مگر آگه از خداوند متعال خواستم حاجت را برآورده سازد... و می‌بینی که برآورده شد!

* * *

بله؛ نماز دروازه‌ی رحمت‌ها و بلکه کلید گنج است... کلیدی که هر کس به دست آورد همه‌ی خیرات را صاحب شده... پس خدای رحمت کند بندگان را که برای طاعت مولایشان به نماز ایستاده‌اند و خداوند نیز از اعمالشان خشنود گردید و آنان را بشارتی زودرس عطا نمود...
آنان با نماز داستان‌ها دارند... هنگام شب و هنگام روز... شباهنگام چنانند که خداوند می‌فرماید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ ^(۱۶) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ [السجدة: ۱۶-۱۷].

«پهلوهایشان از خوابگاه‌ها جدا می‌گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند (۱۶) هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام».

و هنگام روز چنینند:

﴿الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ
إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾﴾ [الأنفال: ۲-۴].

«کسانی‌اند که چون الله یاد شود قلب‌هایشان به ترس آید و چون آیات او
بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند
(۲) همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم انفاق
می‌کنند (۳) آنان هستند که به حق مومند؛ برایشان نزد پروردگارشان
درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود».

* * *

آری... با نماز است که درها گشوده می‌شود و پرده‌ها برداشته می‌شود...
نماز کلید خوشبختی است...
اگر زمین خشک شد و باران نبارید و اموال از بین رفت و مردم گرسنه
شدند... راه حل نماز است... آنگاه است که نماز استسقاء می‌خوانیم...
و اگر بنده قصد انجام کاری کرد و در انجام دادن یا ندادن کاری حیران
شد، باز کلید حل مشکلش نماز است... نماز استخاره...
و اگر مرتکب گناه و معصیت شد... باز نماز برای وی مشروع شده...
و اگر دل‌تنگ شد و کارش سخت گردید باز نماز می‌گزارد...
هنگام گرفته شدن ماه و خورشید، نماز خاصی خوانده می‌شود...
چرا که نماز اساسی‌ترین عامل نزدیکی به خداوند و تاج عبادات است...
نماز، آسودگی عابدان نیکوکار، و چشم روشنی متقیان پاک است...

* * *

بنده هر چه بیشتر مشغول و دوست‌دار نماز باشد و برای انجام آن سرحال‌تر و بانشاط‌تر باشد، رحمت خداوند نیز به همان اندازه به وی نزدیک‌تر خواهد بود و فضلش گسترده‌تر...

آن زن صالحه - مریم دختر عمران - را ببین...

کسی که پیامبر خدا ﷺ درباره‌اش می‌فرماید: «از زنان کسی جز آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران به کمال نرسیده است»...

او اهل عبادت بود و در محرابش به نماز می‌ایستاد... و پاداش وی این شد که خداوند او و فرزندش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار داد و او را مادر پیامبری گرداند که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است... هنگامی که او را به این مقام و منزلت بشارت دادند، امر شد تا خداوند را برای نعمت‌هایش سپاس گوید و او نیز بر عبادت و نماز خود افزود...
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ٤٢ يَمْرُؤُا أَفْنَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ٤٣﴾
[آل عمران: ۴۲-۴۳].

«و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند ای مریم همانا الله تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است (۴۲) ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما».

* * *

نماز، صاحب خود را از فحشا و منکر باز می‌دارد...

هیچکس را نمی‌بینی که بر عبادت خود حریص باشد و به نماز روی آورد، مگر آنکه او را به نیکی نزدیک می‌یابی و از منکرات به دور...

چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [المعارج: ۱۹-۲۳].

«به راستی انسان سخت آرمند [و بی‌طاقت] آفریده شده (۱۹) اگر بدی به او رسد عجز و لابه کند (۲۰) و اگر خیری به او رسد بخل ورزد (۲۱) مگر نمازگزاران (۲۲) همان کسانی که بر نمازشان مداومت می‌کنند».

و آیا شعیب - علیه السلام - را نمی‌بینی؟ هنگام که قوم خود را به سوی ایمان و عدالت در پیمانه و ترازو دعوت کرد، دانستند چیزی جز نماز، او را از منکرات باز نداشته است:

﴿قَالُوا يَشْعِيبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا دَشَّنُوا ۖ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾﴾ [هود: ۸۷].

«گفتند: ای شعیب آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم راستی که تو بردبار فرزانه‌ای!».

* * *

به سبب عظمت نماز و رکوع و سجود آن است که به واسطه‌ی آن، سختی و مصیبتِ بزرگِ روز قیامت از همه‌ی مخلوقات برداشته می‌شود...
هنگامی که همه‌ی مردم... پیشینیان و پسینیان... سپید و سیاه... بزرگ و کوچک... عرب و غیر عرب... یکجا شوند...
و آنگاه که انتظارشان به طول انجامد و چشم‌ها خیره شود...
و هنگامی که در عرقِ خود فرو روند و ترس و اضطرابشان افزون شود...

در این هنگام... همه‌ی غم و غصه و سختی‌ها با یک سجده در زیر عرش الهی به پایان می‌رسد...

در صحیحین و مسانید و دیگر مراجع حدیثی آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند، اولین و آخرینِ انسانها را در یک میدان، جمع می‌کند طوری که صدا به همه‌ی آنها می‌رسد و چشم، همه‌ی آنها را می‌بیند و خورشید، نزدیک می‌شود...»

مردم به قدری ناراحت و غمگین می‌شوند که تاب و تحمل خود را از دست می‌دهند و می‌گویند: نمی‌بینید که به چه مشقتی گرفتار شده‌اید؟ آیا کسی را پیدا نمی‌کنید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه، به همدیگر می‌گویند: نزد آدم بروید...

پس نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: تو ابوالبشر هستی... خداوند با دستش تو را آفرید و از روح خودش در تو دمید و به فرشتگان دستور داد که تو را سجده کنند... برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن... آیا نمی‌بینی که چه حالی داریم و به چه مشقتی، گرفتار آمده‌ایم؟

آدم می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، هرگز چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد... او مرا از خوردنِ آن درخت، بازداشته بود ولی نافرمانی کردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد نوح بروید...

پس آنها نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح! تو اولین پیامبرِ مردم، بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده‌ی سپاسگزار، نامیده است... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟

نوح می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد

کرد... همانا من یک دعا (مستجاب) داشتم که آنرا علیه قومم بکار بردم... اکنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد ابراهیم بروید...

پس آنها نزد ابراهیم می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو نبی خدا و دوستش در میان اهل زمین هستی... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟

ابراهیم به آنها می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد... من سه دروغ، گفته‌ام^۱... من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد موسی بروید...

پس آنها نزد موسی می‌روند و می‌گویند: ای موسی! تو رسول خدا هستی... خداوند تو را با رسالت و کلامش بر سایر مردم، برتری داده است... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن. آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ موسی می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، هرگز چنین خشمی نخواهد کرد... من انسانی را کشتم که دستور آنرا نداشتم... من به حال خود

۱- منظور از سه دروغ سه سخنی است که ابراهیم از روی توریه گفته است: نخست سخنش در برابر قومش که: «من بیمارم»، تا در جشن مشرکان شرکت نکند، و دوم سخنی که خطاب به قومش گفت: «بزرگشان این کار را کرد است» یعنی بت بزرگ دیگر بت‌ها را شکسته است، تا قومش به خود بیایند، و سوم: سخنش درباره ساره که «او خواهر من است»، تا کشته نشود و امیدی برای نجات ساره باشد. هر چند برخی از علما این سه مورد را دروغ به معنای شرعی ندانسته‌اند و برخی دیگر آن را جزو دروغ‌های جایز شمرده‌اند.

گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد عیسی بن مریم بروید...

پس آنها نزد عیسی می‌روند و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه‌اش هستی که به مریم القا کرد و روح او (خدا) هستی و هنگام کودکی که در گهواره بودی، با مردم، سخن گفتی... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟

عیسی می‌گوید: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که قبل از این، چنین خشمی نکرده است و بعد از این هم، چنین خشمی نخواهد کرد... و اگر چه گناهی ذکر نمی‌کند اما می‌گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم... نزد کسی دیگر بروید... نزد محمد بروید...

پس مردم نزد محمد می‌روند و می‌گویند: ای محمد! تو پیامبر خدا و خاتم انبیا هستی... خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشیده است... نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن... آیا نمی‌بینی که ما چه حالی داریم؟ آنگاه، من براه می‌افتم و زیر عرش می‌روم و برای پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده می‌افتم...

سپس خداوند دروازه‌های حمد و ثنایش را به روی من باز می‌کند طوری که برای احدی قبل از این، باز نکرده است... آنگاه می‌گویند: ای محمد! سرت را بردار... بخواه، اجابت می‌شود... شفاعت کن، پذیرفته می‌شود...

پس من سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا! امتم... پروردگارا! امتم... پروردگارا! امتم...

پس می‌گوید: ای محمد! آن گروه از امت را که حساب و کتابی ندارند از دروازه‌ی سمت راست درهای بهشت، وارد کن... و همچنین آنها می‌توانند

از سایر دروازه‌های بهشت، وارد شوند...».
سپس میان مردم داوری می‌شود...

* * *

این شفاعت عظمی و نجات بزرگ تنها برای نمازگزاران است و نه بی‌نمازان... چرا که آنان هیچ ارزشی ندارند...
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ ^(۸۵) وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ
وَرِدًّا ^(۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ^(۸۷) ﴿
[مریم: ۸۵-۸۷].

«روزی را که پرهیزگاران را به سوی رحمان، گروه گروه محشور می‌کنیم
(۸۵) و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم (۸۶) [آنان] اختیار
شفاعت را ندارند جز آن کس که از جانب رحمان پیمانی گرفته است».

اما این پیمان چیست؟ پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:
«پیمان میان ما و آن‌ها نماز است... پس هر که آن را ترک گوید کفر
ورزیده»^۱.

تارک نماز چگونه می‌تواند امید شفاعت در آن روز هولناک را داشته
باشد؟ در حالی که پیامبر خدا ﷺ امت خود را در آن روز نمی‌شناسد مگر با
آثار وضو...

چنانکه مسلم روایت کرده که رسول خدا ﷺ روزی خطاب به اصحاب
خود فرمود: «دوست داشتم برادرانمان را می‌دیدم»... اصحاب گفتند: مگر
ما برادران تو نیستیم ای پیامبر خدا؟

فرمود: «شما یاران منید... و برادران ما کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند»...

گفتند: چطور کسانی از امت خود را که هنوز نیامده‌اند خواهی شناخت؟
فرمود: «تصور کنید اگر مردی اسبانی با دستان و پاها و پیشانی سفید داشته باشد که در میان اسبانی سیاه و سرخ باشند، آیا اسبان خود را نخواهد شناخت؟».

گفتند: آری ای پیامبر خدا...

فرمود: «آنان نیز در روز قیامت در حالی خواهند آمد که چهره و دستان و پاهایشان از آثار وضو نورانی است و کسی جز آن‌ها این ویژگی را نخواهد داشت»...

* * *

همینطور شفاعت برای بیرون آمدن از آتش جهنم، تنها برای نمازگزاران است...

نزد بخاری روایت است هنگامی که خداوند، اولین و آخرین انسان‌ها را در روز قیامت یکجا نماید، منادی‌ای ندا می‌دهد که: هر قوم به سوی همان چیزی بروند که عبادت می‌کردند...

اصحاب صلیب همراه صلیب خود می‌روند و اصحاب بت‌ها همراه بت‌های خود و اصحاب خدایان هر یک به همراه خدایان خود می‌روند...
تا آنکه هیچ‌کس نمی‌ماند مگر کسانی که الله را عبادت می‌کردند... از جمله نیکوکاران و بدکاران و اندکی از اهل کتاب...

سپس جهنم آورده می‌شود و به عرضه گذاشته می‌شود طوری که گویا سرابی است... در حالی که مردم به شدت هراسان و تشنه‌اند...

به یهودیان گفته می‌شود: چه می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما عزیر فرزند خداوند را عبادت می‌کردیم... گفته می‌شود: دروغ گفتید... خداوند نه

همسری داشت نه فرزندی... حال چه می‌خواهید؟

می‌گویند: می‌خواهیم به ما آب دهی... در حالی که آتش همانند سراب آبی در برابر آن‌هاست... به آنان گفته می‌شود [از این] بنوشید... پس به جهنم می‌افتند...

سپس به نصاریٰ گفته می‌شود: شما چه عبادت می‌کردید؟ می‌گویند: مسیح فرزند خدا را می‌پرستیدیم... گفته می‌شود: دروغ گفتید... خداوند نه همسری داشت و نه فرزندی... سپس گفته می‌شود: حال چه می‌خواهید؟ می‌گویند: آب می‌خواهیم... پس به جهنم اشاره می‌شود و گفته می‌شود: بروید و بنوشید... پس به سوی آن می‌دوند و در جهنم می‌افتند...

تا آنکه تنها کسانی که الله را عبادت می‌کردند - نیکوکاران و بدکاران - باقی می‌مانند...

به آن‌ها گفته می‌شود: چه چیز شما را اینجا نگه داشته؟ در حالی که مردم رفته‌اند؟

می‌گویند: ما ندا دهنده‌ای را شنیدیم که می‌گفت: هر قوم به همان خدایی که [در دنیا] می‌پرستید ملحق شود... و ما منتظر پروردگارمان ﷻ هستیم... و منتظر می‌مانند... تا آنکه الله جل جلاله با همان چهره‌ای که می‌شناسند می‌آید...

پس هر مومنی به او سجده می‌برد... اما کسانی که در دنیا درباره‌ی نماز سهل‌انگاری می‌کردند یا برای ریا و خودنمایی نماز می‌گزاردند، هنگامی که می‌خواهند به سجده روند، کمرشان یک پارچه می‌شود و نمی‌توانند سجده کنند...

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَشَعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ

سَلِيمُونَ ﴿۳۳﴾ [القلم: ۴۲-۴۳].

«روزی که (کار بالا گیرد و خداوند برای داوری میان خلائق بیاید و) ساق برهنه و مکشوف گردد و دعوت به سجده می‌شوند ولی نمی‌توانند (۴۳) (در حالی که) دیدگانشان فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را در بر گرفته است و یقیناً پیش از آن (در دنیا) در حالی که سالم بودند به سجود فرا خوانده می‌شدند».

* * *

حتی کسانی از اهل نماز که آن را برپا می‌داشتند، حتی اگر وارد آتش شوند، شفاعت به آنان نزدیک است... چرا که خداوند متعال هنگامی که از قضاوت میان بندگان فارغ گردد و اهل بهشت به بهشت روند و اهل آتش به آتش...

آنگاه اراده می‌کند که کسانی را از اهل لا اله الا الله از آتش بیرون بیاورد... پس دستور می‌دهد تا ملائکه آنان را بیرون آورند... پس ملائکه به نزد اهل آتش می‌روند... در حالی که آنان در آتش غرقند و برخی تا پاها در آتشند و برخی تا نصف ساق... پس ملائکه به جستجوی آنان می‌پردازند تا از آتش بیرونشان آورند اما آنان را نمی‌شناسند مگر با علامت آثار سجده... چرا که خداوند بر آتش حرام کرده اثر سجده را بسوزاند...

پس آنان را از آتش بیرون می‌آورند... چنانکه در صحیحین روایت شده است...

* * *

این است حال اهل نماز.. اما حال دیگران چنان است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْآيِمِينَ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفَاعِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [المدر: ۳۹-۴۸].

«به جز یاران دست راست (۳۹) در میان باغ‌ها (ی بهشت) از یکدیگر می‌پرسند (۴۰) از مجرمان (۴۱) چه چیز شما را در سقر (جهنم) در آورد؟ (۴۲) گفتند: از نمازگزاران نبودیم (۴۳) و بینوایان را غذا نمی‌دادیم (۴۴) و با باطل‌گرایان [به باطل‌گویی] فرو می‌رفتیم (۴۵) و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم (۴۶) تا مرگ ما در رسید (۴۷) از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد».

* * *

آری؛ نماز کلید بهشت و راه دارالسلام و هم‌جواری با خداوند است... بخاری روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ هنگام نماز صبح خطاب به بلال فرمود: «ای بلال درباره‌ی کاری که در اسلام انجام داده‌ای و بیشترین امید را به آن داری به من بگو، چرا که من صدای کفش‌های تو را روبروی خود در بهشت شنیدم»...

بلال گفت: کاری نکرده‌ام که چنان به آن امید بندم جز آنکه در هیچ ساعتی از شبانه روز، وضویی نگرفتم مگر آنکه با آن وضو، آن مقدار نماز را که برایم نوشته شده به جای آوردم...

همچنین طبرانی روایتی را از ربیعۀ بن کعب ؓ نقل کرده که گفت: روزم را به خدمت پیامبر ﷺ می‌گذراندم و هنگام شب به درِ خانه‌ی رسول خدا ﷺ پناه می‌بردم و آنجا می‌ماندم...

روزی رسول خدا ﷺ به من گفت: «ای ربیعہ... از من [هر چه می‌خواهی] بخواه تا به تو عطا کنم»...

گفتم: ای پیامبر خدا... از تو می‌خواهم دعا کنی تا خداوند مرا از آتش نجات دهد و وارد بهشت کند...

پیامبر خدا ﷺ ساکت شد، سپس گفت:

«چه کسی به تو گفته چنین بخواهی؟».

گفتم: کسی به من نگفته... اما من دانستم که دنیا گذرا و فانی است و تو نزد خداوند چنان جایگاهی داری که داری... بنابراین خواستم برایم چنین دعا کنی...

فرمود: «چنین می‌کنم... تو نیز با سجده‌ی بسیار مرا [در این دعا] یاری ده»^۱...

همچنین مسلم از ثوبان، برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ روایت کرده که گفت: گفتم ای پیامبر خدا... مرا از کاری آگاه کن که مرا به سبب آن وارد بهشت کند...

فرمود: «بسیار سجده کن... زیرا تو سجده‌ای برای خداوند نمی‌بری مگر آنکه خداوند به سبب آن درجه‌ای بر درجات می‌افزاید و گناهی از تو پاک می‌کند»...

* * *

روز قیامت گروه‌هایی از نیکوکاران نجات می‌یابند...

کسانی که هنگام نماز مشتاق آیند و به سوی آن می‌روند...

نماز بهار قلب آن‌ها و زندگی درون‌شان و نور چشمان و لذت بدن‌شان و بلکه از بین برنده‌ی غم‌ها و غصه‌های آنان است...

۱- اصل این روایت در صحیح مسلم آمده است.

هنگام سختی‌ها به سوی آن می‌گریزند و به وقت مصیبت‌ها به آن پناه می‌برند...

در وقت رفاه و آسایش، به واسطه‌ی نماز خداوند را می‌شناسند و خداوند نیز آنان را در هنگام سختی فراموش نمی‌کند...

ذهبی در شرح حال ابوعبدالله، سفیان بن سعید ثوری می‌گوید:
وی صاحب نُسُک و عبادت بود...

ابن وهب درباره‌ی وی می‌گوید: سفیان ثوری را پس از آنکه نماز مغرب را به جای آورد در حرم دیدم... برخاست تا نماز نافله را بخواند... به سجده رفت و سر از سجده برداشت تا آنکه برای نماز عشاء اذان دادند...

علی بن فضیل می‌گوید: برای طواف کعبه آمده بودم که سفیان را در حال سجده در نماز دیدم... یک دور طواف (هفت بار) را به جای آوردم و او هنوز در سجده بود... دور دوم طواف را انجام دادم و او همچنان در سجده بود... هر هفت دور طواف یعنی ۴۹ طواف را انجام دادم و او هنوز سرش را از سجده برنداشته بود...

عبدالرزاق - یکی از شاگردان سفیان - درباره‌اش می‌گوید: هنگامی که سفیان به نزد ما آمد برایش سکباج (گوشت همراه سرکه) پختم... آن را خورد... سپس برایش کشمش طائف آوردم... آن را خورد... سپس برایش کشمش آوردم و از آن خورد...

پس از غذا برخاست و ازار خود را محکم کرد... سپس گفت: ای عبدالرزاق... می‌گویند: الاغ را غذا بده، سپس از آن کار بگیر!

آنگاه برخاست و تا صبح نماز خواند...

آری... این است عبادت صادقانه... هنگامی که در محرابش می‌ایستد دنیا و ما فیها را فراموش می‌کند...

او را می‌بینی که برای پروردگارش به نماز می‌ایستد... نماز بنده‌ای

مشتاق پروردگار... معترف به فضل او... شکسته و فروتن در برابرش...
و اینگونه بر محبتش نسبت به پروردگار افزوده می‌شود و همچنین
شوقش به بهشت...

اینان اگر دچار سختی و مصیبت شوند... یا دست به دعا بردارند، از
پروردگارشان چنان فضلی می‌بینند که راضی‌شان کند و حالشان را بهبود
بخشد و بی‌نیازشان گرداند...

ابوجعفر منصور سفیان ثوری را فراخواند تا منصب قضا را به وی دهد...
اما سفیان نپذیرفت... منصور اصرار کرد و سفیان ابا ورزید... آنگاه ابوجعفر
خشمگین شد و فریاد زد: ای غلام! شمشیر و چرم!...^۱

هنگامی که چرم و شمشیر را آوردند و سفیان دانست قضیه جدی است،
گفت: ای خلیفه تا فردا صبر کن؛ فردا با لباس قضاوت نزد تو خواهم آمد...

هنگام تاریکی شب، سفیان سوار بر اسب خود شد و از کوفه گریخت...
صبح هنگام، ابوجعفر منصور در انتظار سفیان نشست تا نزدش آید، اما تا
هنگام چاشت خبری از او نشد... بنابراین به سربازانش دستور داد تا در پی
او افتند... ماموران منصور برگشتند و او را از فرار شبانه‌ی سفیان مطلع
کردند...

ابوجعفر بسیار خشمگین شد و به همه‌ی سرزمین‌ها پیغام فرستاد هر
کس سفیان را زنده یا مرده بیاورد چنین و چنان پاداش دارد...

سفیان به یمن گریخت و در مسیر خود نیازمند مبلغی مال شد، پس نزد
صاحب باغی کار کرد... چند روز آنجا بود تا آنکه صاحب باغ از او پرسید: ای
غلام، از کجا آمده‌ای؟ (و نمی‌دانست که وی سفیان ثوری است).

سفیان گفت: از کوفه‌ام...

۱ چرمی که هنگام گردن زدن کسی زیر او پهن می‌کردند.

پرسید: رطب کوفه بهتر است یا رطب ما؟

سفیان گفت: من رطب شما را مزه نکرده‌ام!

صاحب باغ گفت: سبحان الله! همه‌ی مردم، بزرگ و کوچک و حتی الاغ‌ها و سگ‌ها امروز از بس رطب زیاد است رطب می‌خورند و تو هنوز رطب اینجا را نخورده‌ای؟! چرا از رطب باغی که در آن کار می‌کنی نمی‌خوری؟

سفیان گفت: چون تو به من اجازه نداده‌ای و نمی‌خواهم چیز حرامی وارد شکمم شود...

صاحب باغ از وَرَع او در شگفت آمد و گمان کرد وی خودنمایی می‌کند، پس گفت:

به خدا داری ادای وَرَع و پرهیزگاری درمی‌آوری، مگر آنکه سفیان ثوری باشی!!

سفیان چیزی نگفت...

صاحب باغ نزد دوست خود رفت و به او گفت: غلامی نزد من در باغ کار می‌کند که چنین و چنان است و دارد ادای پرهیزگاران را در می‌آورد! مگر آنکه سفیان ثوری باشد!

دوستش پرسید: وصفش کن... و او سفیان را (که نمی‌شناخت) توصیف نمود...

دوستش گفت: به خدا سوگند این صفت سفیان است... بیا او را بگیریم و جایزه‌ی خلیفه را به دست آوریم!

هنگامی که به باغ آمدند، دیدند سفیان متاع خود را برداشته و به سوی یمن گریخته است...

در آنجا نزد مردمی مشغول به کار شد تا آنکه به دروغ به او تهمت دزدی زدند پس او را به نزد والی یمن بردند...

هنگامی که بر والی وارد شد، والی نگاهی به او انداخت و او را انسانی محترم یافت...

به او گفت: آیا دزدی کرده‌ای؟

سفیان گفت: نه به خدا قسم، دزدی نکرده‌ام...

والی گفت: اما آنان تو را متهم به دزدی کرده‌اند...

سفیان گفت: تهمتی است که بی اساس وارد کرده‌اند... بیایند بگردند و ببینند متاعشان کجاست!

والی دستور داد مدعیان بیرون روند تا خود با سفیان به تنهایی تحقیق کند...

گفت: اسمت چیست؟

سفیان گفت: نامم عبدالله است!

والی [که دانسته بود توریه می‌کند] گفت: تو را قسم می‌دهم که نامت را بگویی چون همه‌ی ما عبدالله [بنده‌ی الله] هستیم!

گفت: نامم سفیان است...

والی گفت: سفیان فرزند کی؟

گفت: سفیان بن عبدالله!

والی گفت: قسمت می‌دهم که نام خودت و نام پدرت را بگویی!

گفت: نامم سفیان بن سعید ثوری است...

والی هراسان برجست و گفت: تو سفیان ثوری هستی؟!

گفت: آری...

گفت: امیرالمومنین در پی توست...

سفیان گفت: آری...

گفت: تو از دست ابوجعفر منصور گریخته‌ای؟

گفت: آری...

گفت: تویی که ابوجعفر برای منصب قضاوت خواسته است اما نپذیرفته‌ای؟
گفت: آری...

گفت: تویی که برایت جایزه گذاشته است؟
گفت: آری...

در این هنگام والی سرش را کمی پایین آورد، سپس بالا آورد و گفت: ای اباعبدالله... هر جا می‌خواهی بمان و هر جا می‌خواهی برو... به خدا سوگند اگر زیر پاهایم پنهان شوی، پام را از روی تو برنمی‌دارم!
آنگاه سفیان از نزد او بیرون آمد و به سوی مکه رفت...

ابوجعفر باخبر شد که سفیان در مکه است... هنگام حج بود، پس نجاران را به آنجا فرستاد و گفت: در آنجا دار مجازات نصب کنید و او را بگیرید و بر در حرم آویزان کنید تا من بیایم و او را با دستان خودم بکشم تا آتش کینه‌ای که در دل دارم خاموش شود!

نجاران وارد حرم شدند و در این حال فریاد می‌زدند که «چه کسی سفیان ثوری را می‌آورد؟».

سفیان در این حال میان علما بود که او را در بر گرفته بودند و از علم وی استفاده می‌کردند؛ او سرش را بر روی پاهای فضیل بن عیاض گذاشته بود و ابن عیینه نزد پاهای وی نشسته بود...

هنگامی که فهمیدند خُشّابان در جستجوی سفیان هستند به او گفتند: ای بنده‌ی خدا! ما را رسوا نکن که همراه تو کشته خواهیم شد!

ناگهان سفیان برخاست و به سوی کعبه رفت و دستانش را بلند کرد و گفت: خداوندا بر تو قسم می‌خورم که نگذاری ابوجعفر وارد آن [یعنی مکه] شود... خداوندا بر تو قسم یاد می‌کنم که نگذاری وارد آن شود... و دعایش را تکرار کرد...

و ابوجعفر پیش از آنکه وارد مکه شود مُرد!

آری... نمازهایشان بود که به آنان سود رساند... چرا که آنان نمازی خاشعانه و با آرامش می‌گزاردند...

نمازی که رکوع و سجود آن کامل بود بی‌آنکه چیزی از آن کم کنند... در صحیحین وارد شده که پیامبر ﷺ روزی همراه یاران خود در مسجد نشسته بود که ناگهان مردی وارد مسجد شد و به نماز ایستاد... پیامبر ﷺ در همین حال او را می‌نگریست...

سپس آن مرد آمد و بر پیامبر ﷺ سلام گفت... رسول خدا ﷺ پاسخ سلام او را داد و گفت: «برگرد و نماز بگزار چرا که تو نماز نخواندی»... آن مرد بازگشت و همانند نمازی که بار اول خوانده بود، نماز خواند... سپس به نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام گفت... پیامبر ﷺ فرمود: «و علیک السلام... برگرد و نماز بگزار، چرا که تو نماز نگزاردی»...

آن مرد بازگشت و دوباره مانند نماز اول نماز خواند... سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و سلام گفت... پیامبر ﷺ فرمود: «و علیک السلام... برگرد و [دوباره] نماز بخوان، چرا که تو نماز نخواندی»... آن مرد گفت: قسم به آنکه تو را به حق فرستاد... بهتر از این بلد نیستم! به من یاد بده...

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هنگامی که برای نماز برخاستی تکبیر بگو... سپس آنچه از قرآن را که توانستی بخوان... سپس به رکوع برو تا آنکه در رکوع آرام گیری... سپس برخیز تا آنکه کاملاً بایستی... سپس به سجده برو تا آنکه در سجده آرام گیری... سپس از سجده بلند شو تا آنکه آرام گیری... سپس این را در همه‌ی نمازت انجام بده»...

عجیب است... امروزه چه بسیارند کسانی که باید پس از نمازشان به آن‌ها گفت: «برگرد و نماز بگزار چرا که تو نماز نگزاردی!»...

برخی از آنان در هنگام سجده مانند کلاغ به زمین نوک می‌زنند! و به عجله به رکوع می‌روند و در سجده با پروردگار خود مناجات نمی‌کنند و در نمازشان برای آن خدای مهربان خاشع نیستند...

* * *

اما خداوند متعال از رحمت خود برای ما راهایی را قرار داده تا نقص نمازهای خود را جبران کنیم...

چنانکه حاکم نیشابوری با سندی که آن را صحیح دانسته روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «پروردگار ما عزوجل خطاب - در حالی که خود آگاه‌تر است - از فرشتگانش می‌پرسد: نماز بنده‌ام را بنگرید... آیا کامل ادایش نمود یا آن را ناقص به جای آورد؟ اگر کامل بود آن را برایش کامل می‌نویسم، و اگر ناقص بود ببینید آیا بنده‌ام نماز مستحبی دارد؟ اگر نماز مستحبی داشت نماز فرض بنده‌ام را با نماز مستحبش کامل نمایید... سپس بقیه اعمال را نیز بر همین اساس حساب می‌کند»...

همچنین رسول خدا ﷺ اصحابش را به نمازهای سنت و رواتب^۱ تشویق می‌کرد و بلکه آنان را از فضل عظیم کسی که این نمازها را به جای آورد آگاه می‌ساخت...

مسلم و ابن خزیمه روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «بنده‌ی مسلمانی نیست که هر روز برای خداوند دوازده رکعت تطوع غیر از فرض را به جای آورد مگر آنکه خداوند برای وی خانه‌ای در بهشت می‌سازد: چهار رکعت پیش از ظهر... و دو رکعت پس از ظهر... و دو رکعت پس از مغرب... و دو رکعت پس از عشاء... و دو رکعت قبل از صبح»...

* * *

۱- نمازهایی که پیش و پس از نمازهای فرض خوانده می‌شود را راتبه گویند. (مترجم)

برای بنده شایسته است که هنگام ایستادن در برابر خداوند، او را بزرگ بدارد...

پیامبر خدا ﷺ هنگامی که به نماز می‌ایستاد به سبب گریه‌ای که می‌کرد از سینه‌اش صدایی مانند دیگ در حال جوشیدن شنیده می‌شد...
ابوبکر صدیق نیز هنگامی که با مردم نماز می‌گزارد صدایش از شدت گریه‌اش به سختی شنیده می‌شد...

و صدای ناله‌ی عمر در هنگام نماز، از پشت صفاها شنیده می‌شد...
علی بن حسین ؑ هنگامی که وضو می‌گرفت دچار لرزه می‌شد و عرق می‌کرد... از او سبب این حالت را می‌پرسیدند، در پاسخ می‌گفت: وای بر شما... می‌دانید قرار است در برابر چه کسی بایستم؟!.

یکی از یاران مسلم بن یسار درباره‌ی او می‌گوید: هرگز ندیدم حواس مسلم بن یسار در نمازش به سویی جلب شود... نه کم و نه زیاد... حتی یک بار گوشه‌ای از مسجد ویران شد و مردم در بازار از صدای فرو ریختن آن وحشت‌زده شدند اما او در مسجد در حال نماز بود و به آنان توجه نمی‌کرد!
ابن سیرین می‌گوید: مسلم بن یسار را در مسجد جامع دیدم که سرش را از سجده برداشته بود... به سجده‌گاهش نگریستم؛ از بس گریسته بود گویا در آنجا آب ریخته بودند!.

ابن عون می‌گوید: مسلم بن یسار را دیدم که نماز می‌گزارد؛ انگار کوه بود و در نماز به این پا و آن پایش تکیه نمی‌کرد (بر یک پا تکیه نمی‌داد) با لباسش بازی نمی‌کرد و بر یک پا استراحت نمی‌کرد...

کثیر حمصی شصت سال کامل برای اهل حمص امامت کرد اما حتی یک بار در نمازش دچار اشتباه نشد... از او سبب آن را پرسیدند؛ گفت: هرگز نشد از در مسجد وارد شوم و در درونم چیزی جز الله باشد...

آری... آنان چنین احساس می‌کردند که گویا آفریده‌ای بس حقیرند در

برابر پادشاهی بس بزرگ...

پادشاهی که آسمان‌ها و هر چه زیر آن است و زمین و هر چه بر روی آن است، از آن اوست... چهره‌ها و گردن‌ها در برابر او خاضعند و جباران در برابرش ذلیل...

هنگامی که می‌گویی: الله اکبر، به یاد بیاور که الله بزرگتر از هر چیزی است که به ذهنت خطور می‌کند... و به یاد آور که او - سبحانه و تعالی - در حال نماز تو را زیر نظر دارد و مناجات تو را می‌شنود...

بدان هنگامی که بنده در نمازش می‌گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲]. خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد گفت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [الفاتحة: ۳]. خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴]. می‌فرماید: بنده‌ام مرا بزرگ داشت...

و هنگامی که می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. خداوند می‌فرماید: این از آن بنده‌ام است و بنده‌ام هر چه بخواهد دارد...

دلش شاد و چشمش روشن، که پروردگارش خطاب به او می‌گوید: بنده‌ام... بنده‌ام... در حالی که او - سبحانه و تعالی - از بنده‌اش بی‌نیاز است و بر عرش خود قرار دارد و در تدبیر پادشاهی‌اش تنها و بی‌شریک است... مصیبت‌دیدگان را یاری می‌رساند و درماندگان را استجابت می‌کند...

اینجاست که قلب بنده برای خداوند خاشع می‌شود... درونش آرام می‌گیرد و حرکاتش آرامش می‌یابد و همه‌ی همتش را برای خداوند یکجا می‌سازد...

چشمانش با مولایش روشن می‌شود و شیرینی نزدیکی او را احساس می‌کند، و با خشوع قلبی خود لذت می‌برد... و اینگونه خداوند را طوری عبادت می‌کند که انگار او را بر بالای آسمان‌ها می‌بیند... در حالی که بر عرش خود امر و نهی می‌کند، امور بندگان را تدبیر می‌کند و امر از نزد او نازل می‌شود و به سوی او بالا می‌رود... و اوست زنده‌ی شنونده‌ی بیننده‌ای که دوست می‌دارد و بد می‌دارد، و خشنود می‌شود و خشمگین می‌شود، و هر چه اراده کند انجام می‌دهد و هر چه بخواهد حکم می‌دهد...

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ۱۸].

«آیا ندانستی که الله است که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند و بسیاری‌اند که عذاب بر آنان واجب شده است و الله هر که را خوار کند او را گرمی دارنده‌ای نیست، [چرا که] الله هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

* * *

می‌شود گفت، شیطان از هیچ چیزی به مانند نماز متنفر نیست... برای همین، هنگامی که شیطان، فرزند انسان را در حال سجده می‌بیند به گوشه‌ای می‌رود و می‌گرید و می‌گوید: وای بر او! فرزند آدم را امر کردند که سجده کند، پس سجده کرد و در مقابل بهشت برای اوست... و من امر به سجده شدم، اما اطاعت نکردم و در مقابل، آتش برای من است...^۱.

از شدت بغضی که شیطان نسبت به نماز دارد، هنگامی که اذان داده می‌شود پشت می‌کند و از خود صدا خارج می‌کند تا صدای اذان را نشنود... و هنگامی که اذان پایان یابد بر می‌گردد... سپس هنگامی که برای نماز اقامه شود دوباره پشت می‌کند و پس از پایان اقامه باز می‌گردد و میان انسان و نفسش می‌آید و می‌گوید: فلان چیز را به یاد آور... فلان چیز را به یاد آور... و چیزهایی را به یادش می‌آورد که از یادش رفته بود تا جایی که شخص نمی‌داند چند رکعت نماز خوانده است!^۱

آری شیطان بر وی در حال نماز مسلط می‌شود تا نمازش را بر وی فاسد سازد...

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «شیطان در هنگام نماز در ذهن شخص می‌آید تا نمازش را بر وی قطع کند، پس اگر نتوانست کاری کند در نشیمن گاهش فوت می‌کند تا به خیالش آید که بی‌وضو شده... پس اگر کسی از شما چنین احساسی کرد نمازش را ترک نکند مگر آنکه بویی احساس کند یا صدایی بشنود»^۲.

و از رسول خدا ﷺ درباره‌ی توجه کردن به این سو و آن سو در نماز پرسیدند؛ فرمود: «این سرقتی است که شیطان از نماز شخص انجام می‌دهد»^۳...

به سبب کینه‌ای که شیطان نسبت به انسان دارد، هنگامی که بنده می‌خواهد، بر پشت سر وی سه گره می‌زند و در هنگام هر گره می‌گوید: بخواب که شبی طولانی داری...^۴ تا برای نماز بیدار نشود...

۱- متفق علیه.

۲- به روایت طبرانی. هیثمی می‌گوید: «رجال آن ثقة هستند».

۳- به روایت امام بخاری.

۴- به روایت بخاری.

بلکه قضیه بزرگتر از این است... چرا که شیطان تمام تلاش خود را می‌کند تا بنده چنان در خوابش فرو رود که نمازش از دست برود...

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «اگر کسی از شما از خواب بیدار شد سه بار در بینی خود آب زند، چرا که شیطان شب را در بینی او گذرانده»...^۱

حتی در صحیحین آمده که نزد رسول خدا ﷺ مردی را یاد کردند که از نماز صبح خواب افتاده بود... ایشان فرمودند:

«او مردی است که شیطان در گوش‌هایش ادرار کرده است»...

و نزد بخاری روایت است که پیامبر ﷺ درباره‌ی عذاب کسانی که نماز را خارج از وقتش ادا می‌کنند فرمود:

«[در خواب] دو تن به نزد من آمدند و مرا با خود بردند، پس به مردی رسیدیم که خوابیده بود... و مردی دیگر با سنگی در دست بالای سرش ایستاده بود... ناگهان با سنگ بر سرش زد و سپس سنگ غلت خورد و آن مرد رفت و سنگ را آورد... وقتی بازگشت سر مردی که خوابیده بود دوباره به حالت نخست بازگشت، پس دوباره با سنگ بر آن زد و باز سنگ غلت خورد و آن مرد دوباره رفت تا سنگ را بیاورد... باز سر مرد خوابیده به حالت نخست بازگشت... دوباره با سنگ به سر او کوبید و باز سنگ غلت خورد و مرد دوم برای آوردن سنگ رفت و باز هم سر مرد اول به حالت نخست بازگشته بود...

و آن مرد همینطور درد و زجر می‌کشید...

هنگامی که پیامبر ﷺ این صحنه‌ی وحشتناک را دید به جبرئیل گفت: این چیست ای جبرئیل؟

جبرئیل گفت: این مردی است که از نماز فرض می‌خوابد...

﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [القلم: ۳۳].

«عذاب [دنیا] چنین است و اگر می‌دانستند عذاب آخرت قطعا بزرگتر است...»

* * *

شیطان همچنان بنده را از نمازش مشغول می‌دارد تا آنکه نماز را ترک کند...

در حالی که جنایت بزرگ و مصیبت عظیم همین ترک نماز است...
چرا که تارکان نماز، یاران شیطان و دشمنان رحمانند...
خصم مومنانند و برادر کافران...
کسانی که با فرعون و هامان محشور می‌شوند و همراه آنان به آتش در می‌افتند...

رسول خدا ﷺ در حدیثی که مسلم روایت نموده می‌فرماید: «میان شخص و کفر و شرک، ترک نماز است»...

همچنین نزد ترمذی و حاکم از عبدالله بن شقیق از ابی‌هریره رضی الله روایت است که گفت: یاران رسول خدا ﷺ ترک هیچ‌یک از اعمال را کفر نمی‌دانستند، مگر نماز...

علامه ابن عثیمین رحمه الله می‌گوید: «اگر بر تارک نماز حکم کنیم که کافر است، معنایش این است که احکام مرتدان بر وی منطبق خواهد بود... در آن صورت صحیح نیست به او همسر [مسلمان] داده شود و اگر زنی به عقد او در آید در حالی که نماز نمی‌خواند، عقدش باطل است، و اگر پس از عقد نکاح نماز را ترک کند نکاحش فسخ می‌شود و همسرش بر وی حلال نخواهد بود، و اگر حیوانی ذبح کند، قربانی‌اش خورده نمی‌شود چرا که حرام است. و حق وارد شدن به مکه را ندارد، و اگر کسی از خویشاوندان

مسلمانان بمیرد از وی ارث نمی‌برد چرا که حقی در میراث ندارد و اگر بمیرد غسل و کفن نمی‌شود و بر وی نماز گزارده نمی‌شود و همراه با مسلمانان [در مقابر آنان] دفن نمی‌شود و روز قیامت همراه با کفار محشور خواهد شد و وارد بهشت نمی‌شود و خانواده‌اش اجازه ندارند برایش دعای رحمت و مغفرت کنند، چرا که وی کافر است»...

اما وضع بی‌نمازان هنگام مرگ بدتر و فجیع‌تر است...
ابن قیم رحمه الله می‌گوید:

شخصی که در زندگی خود اهل معصیت و کوتاهی در امر دین بود، در بستر وفات افتاده بود... هنگام مرگ اطرافیان به نزد او شتافتند و خدا را به یاد او آوردند و گفتن لا اله الا الله را به او تلقین نمودند...

او در این حال به سختی جلوی اشک‌هایش را می‌گرفت... سپس هنگامی که روحش از بدن خارج می‌شد با صدای بلند گفت: بگویم لا اله الا الله؟ لا اله الا الله به چه درد من می‌خورد که یادم نمی‌آید برای خدا یک نماز گزارده باشم!!
سپس جان داد...

عامر بن عبدالله بن زبیر در بستر مرگ، نفس‌های آخر را می‌کشید و خانواده‌اش دور و بر او در حال گریستن بودند...
در حال جان دادن صدای موذن را شنید که برای نماز مغرب اذان می‌گفت... در حالی که نفس‌هایش به سختی بیرون می‌آمد و به سختی جان می‌داد...

هنگامی که صدای موذن را شنید به کسانی که اطرافش بودند گفت: دستم را بگیرید!

گفتند: به کجا می‌روی؟

گفت: به مسجد...

گفتند: با این حال؟!.

گفت: سبحان الله! صدای منادی نماز را بشنوم و او را اجابت نکنم؟
دستم را بگیرید...

دو مرد از دو سو او را به مسجد بردند... یک رکعت را همراه با امام به جای آورد و در سجده جان داد... آری در حالی جان داد که در سجده بود...

عطاء بن سائب می‌گوید: نزد ابو عبد الرحمن سلمی آمدیم در حالی که در مسجد در همان جایی که نماز می‌خواند بیمار افتاده بود... دیدم که حالش بسیار بد است و در حال جان دادن است... دلمان برایش سوخت و به او گفتیم: چه می‌شود اگر به بستر خود بروی چرا که نرم‌تر و راحت‌تر است...

به خود فشار آورد و به سختی گفت: فلان راوی از پیامبر ﷺ برایم چنین حدیث گفت که: «یکی از شما تا وقتی که در نمازگاه خود در انتظار نماز است گویا در حال نماز باشد...» و من می‌خواهم در این حال از دنیا بروم...

بنابراین هر کس نمازش را به جای آورد و بر طاعت مولای خود صبر پیشه کرد، عاقبت کارش با خشنودی او به پایان می‌رسد...

سعد بن معاذ رضی الله عنه انسانی صالح و قانت و عابد و فروتن بود... شب، او را با گریه‌ی سحر می‌شناخت و روز، او را با نماز و استغفار...

در غزوه‌ی بنی قریظه زخمی شد... چند روز بیمار بود سپس به حال مرگ افتاد...

هنگامی که پیامبر ﷺ از وضع وی آگاه شد خطاب به اصحابش فرمود:
«به نزد او برویم...».

جابر می‌گوید: بیرون رفت و ما به همراه او بیرون رفتیم... و آنقدر با شتاب می‌رفت که بندهای نعلین ما برید و ردایمان افتاد... اصحاب از شتاب او تعجب کردند، آنگاه فرمود:

«می‌ترسم ملائکه بر ما پیشی گیرند و او را غسل کنند چنانکه حنظله را غسل کردند».

هنگامی که به خانه رسید دید که او درگذشته و یارانش در حال غسل اویند و مادرش می‌گرید... پس رسول خدا ﷺ فرمود: «هر گریه کننده‌ای دروغ می‌گوید جز مادر سعد...»

سپس او را به سوی قبرش بردند و پیامبر ﷺ برای تشییع او بیرون آمد... مردم گفتند: ای رسول خدا، تاکنون میتی سبک‌تر از او حمل نکرده بودیم...

رسول الله ﷺ فرمود: «چرا سبک نباشد که اینقدر و اینقدر ملائکه به زمین فرود آمده‌اند - که تاکنون به زمین نیامده‌اند - و همراه با شما او را برداشته‌اند... به خدا سوگند فرشتگان با [ملاقات] روح سعد شاد شده‌اند... و عرش برای او به لرزه افتاده است...

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٨﴾﴾ [الكهف: ۱۰۷-۱۰۸].

«بی‌شک کسانی که ایمان آوردند و کارهای صالح انجام دادند باغ‌های فردوس محل پذیرایی آن‌هاست (۱۰۷) جاودانه در آن خواهند ماند و خواهان انتقال از آنجا نخواهند بود»...

* * *

نماز سودمند، آن نمازی است که بر اساس امر خداوند باشد... خداوند متعال نیز امر به برپا نمودن نماز به جماعت در مساجد نموده و فرموده است:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾﴾ [البقرة: ۴۳].

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و همراه با رکوع کنندگان رکوع کنید»...

و در صحیحین وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«قسم به آنکه جانم به دست اوست قصد کرده‌ام دستور دهم تا هیزم جمع کنند سپس امر کنم تا برای نماز اذان دهند سپس مردی را دستور دهم تا امام نماز شود... سپس به‌سوی مردانی روم [که در نماز شرکت نکرده‌اند] و خانه‌هایشان را بر آنان آتش زنم... به خدا سوگند، [آنانی که به جماعت نمی‌آیند،] اگر می‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما در نماز عشاء شرکت می‌کردند»...

ابن ام مکتوم ؓ که نابینا بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! ای رسول خدا! من مردی نابینا هستم که خانه‌ام دور است و کسی ندارم که مرا به مسجد بیاورد... آیا اجازه دارم در خانه‌ام نماز بگزارم؟

فرمود: «آیا اذان را می‌شنوی؟» گفت: آری... فرمود: «پس در نماز حاضر شو»...

گفت: ای رسول خدا... میان من و مسجد، نخل و درخت است... و راهنمایی ندارم...

فرمود: «آیا اقامه را می‌شنوی؟» گفت: آری... گفت: «پس در نماز حاضر شو» و به او برای شرکت نکردن در نماز اجازه نداد...

* * *

مسلم از ابن مسعود ؓ روایت کرده که گفت: هر کس دوست دارد فردا با حالت مسلمانی به دیدار خداوند برود بر این نمازها در همان جایی که اذان داده می‌شود پایبندی نماید، چرا که خداوند سنت‌های هدایت را برای پیامبران ﷺ مشروع ساخته و این نمازها از سنت‌های هدایتند. اگر در خانه‌هایتان نماز بگزارید چنانکه این متخلفان می‌کنند، سنت پیامبران را رها کرده‌اید و اگر سنت پیامبران را رها کنید بی‌شک گمراه خواهید شد،

یادمان هست که جز منافق معلوم الحال کسی از نماز جماعت تخلف نمی‌کرد و حتی شخص را می‌آوردند در حالی که میان دو مرد راه می‌رفت [و به آنان تکیه می‌کرد] تا آنکه در صف می‌ایستاد...

* * *

برای این فضیلت‌ها و ویژگی‌های نماز جماعت، پیامبر ﷺ نمازهای فرض خود را در سفر و در شهر خود و در حالت امنیت و ترس و در حال بیماری و عافیت، به جماعت می‌خواند...

پیامبر خدا ﷺ را بین... در حال وفات بود و تب، بدنش را می‌خورد و با این وجود به خود فشار می‌آورد و با مردم نماز می‌گزارد... نماز مغرب روز جمعه را با آنان خواند و وارد خانه‌اش شد، در حالی که تبش شدید شده بود... بستری برایش انداختند و بر بستر افتاد...

در این حال برخی از مردم صدا می‌زدند: نماز! نماز! پیامبر به کسانی که اطراف او بودند نگریست و گفت: «آیا مردم نماز گزارند؟».

گفتند: نه ای پیامبر خدا... منتظر تو هستند...

اما حرارت بالای بدن ایشان ﷺ مانع از برخاستن وی می‌شد...

پس فرمود: «از مخصب (که ظرفی است بزرگ) بر من آب بریزید».

پس از آن ظرف بر بدن وی آب ریختند...

هنگامی که بدنش سرد شد و کمی احساس سرزندگی کرد با دستانش به آنان اشاره کرد، و توقف کردند...

همین که سعی کرد با تکیه بر دستانش بلند شود بیهوش شد... مدتی گذشت، سپس به هوش آمد و اولین چیزی که پرسید این بود: «آیا مردم نماز خواندند؟».

گفتند: نه ای پیامبر خدا... منتظرت هستند...

فرمود: «برایم در ظرف آب بریزید»... برایش آب گذاشتند... شروع به شستن خود با آن آب کرد و آن‌ها بر وی آب می‌ریختند...
 هنگامی که کمی احساس نشاط کرد خواست برخیزد اما باز هم بیهوش شد...

مدتی گذشت... سپس به هوش آمد و نخستین چیزی که پرسید این بود: «آیا مردم نماز خواندند؟».
 گفتند: نه ای پیامبر خدا... در انتظار شما هستند...

فرمود: «برایم در ظرف آب بریزید»... برایش آب در ظرف ریختند و شروع کردند به ریختن آب سرد بر بدن ایشان... آب بسیاری بر وی ریختند تا آنکه با دستانش به آنان اشاره کرد... سپس بر دستانش تکیه کرد تا برخیزد، پس از هوش رفت...

پس از مدتی به هوش آمد و فرمود: «آیا مردم نماز خواندند؟» گفتند: نه... در انتظار شما هستند ای پیامبر خدا...

هنگامی که پیامبر ﷺ حال خود و مسلط شدن بیماری بر خود را دید به آنان روی کرد و گفت:

«ابوبکر را امر کنید تا برای مردم نماز گزارد»...

ابوبکر چند روز برای مردم امامت کرد...

روز دوشنبه، رسول الله ﷺ احساس نشاط کرد... پس عباس و علی را فرا خواند و آن دو از راست و چپ وی را گرفتند و با یاری آنان به سوی مسجد رفت در حالی که پاهایش به زمین کشیده می‌شد، اما نماز جماعت را ترک نکرد...

صالحان این امت، پس از او نیز بر همین راه و روش بودند...

سعید بن عبدالعزیز هنگامی که نماز جماعت را از دست می‌داد می‌گریست...

برد، وابسته‌ی سعید بن مسیب می‌گوید: چهل سال اذان نگفتند مگر آنکه سعید در مسجد بود...

وکیع می‌گوید: نزدیک به هفتاد سال، تکبیر نخست نماز جماعت از اعمش فوت نشد...

از سلیمان مقدسی که نزدیک به نود سال عمر داشت درباره‌ی نماز جماعت پرسیدند؛ گفت: نماز فرض را هرگز به تنهایی نخواندم مگر دو بار، که انگار آن دو بار را نماز نخوانده باشم!

حاتم اصم می‌گوید: نماز جماعتم فوت شد، پس ابو اسحاق بخاری به من تسلیت گفت! در حالی که اگر فرزندم می‌مرد بیش از ده هزار تن به من تسلیت می‌گفتند!

ربیع بن خثیم پس از آنکه بدنش فلج شد، با کمک دو مرد به مسجد قومش می‌آمد... یارانش به او می‌گفتند: ای ابایزید... خداوند به تو رخصت داده که در خانه‌ات نماز بگزاری... در پاسخ آنان می‌گفت:

همینطور است که شما می‌گویید... اما من او را شنیدم که ندا می‌دهد: حی علی الفلاح... بنابراین هر گاه شنیدید که به سوی فلاح ندا می‌دهد به سوی آن بشتابید حتی اگر سینه خیز باشد...

چه بیمارانی بودند آنان... یا شاید بهتر باشد بگوییم: چه بیمارانی هستیم ما!.

* * *

اگر بنده‌ای نماز را دوست بدارد، مشتاق آن می‌شود و در نتیجه زود به دیدار می‌شتابد و مشغول و ذکر و دعا می‌شود تا آنکه نماز برگزار شود...

در صحیحین وارد شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «و اگر می‌دانستند در زود رفتن به نماز چه [اجر و منزلتی] هست، برای آن با یکدیگر مسابقه می‌دادند»...

و بنده تا وقتی که در انتظار نماز است، در نماز است! اما از جمله دردهایی که بسیاری از مردم امروزه به آن دچار شده‌اند، دیر رسیدن به نمازها، به خصوص نماز جمعه است...

بخاری روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نماید سپس در ساعت نخست به مسجد رود مانند آن است که یک شتر قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت دوم به مسجد رود مانند آن است که گاوی قربانی کرده باشد، و هر کس در ساعت سوم به مسجد رود مانند آن است که گوسفندی شادخار قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت چهارم به مسجد رود مانند آن است که مرغی قربانی کرده باشد... و هر کس در ساعت پنجم به مسجد رود مانند آن است که تخم مرغی در راه خدا بخشیده باشد... پس هنگامی که امام [برای خطبه] نشست، ملائکه برای شنیدن ذکر (خطبه) حاضر می‌شوند»...

همچنین بخاری روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هنگام روز جمعه ملائکه در کنار در مساجد نام کسانی را که حاضر می‌شوند به ترتیب حضورشان می‌نویسند... پس هنگامی که امام به خطبه نشست دفترها را جمع می‌کنند و برای شنیدن ذکر خدا می‌آیند»...

برای همین است که صالحان برای حضور در خطبه از یک‌دگر پیشی می‌گرفتند...

امام زرکشی می‌گوید: نخستین نوآوری متاخران درباره‌ی نماز جمعه این است که در آمدن به آن تاخیر می‌کنند... در حالی که سابقین را به یاد دارم که برخی از آنان در حالی به نماز جمعه می‌آمدند که چراغ در دست داشتند! یعنی پیش از طلوع خورشید برای آن حاضر می‌شدند...

آری:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰].

«آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند و در برابر ما فروتن بودند»...

از روی محبتی که خداوند درباره‌ی آنان دارد... آنان در روز «مزد»... در بهشت، آن هنگام که مومنان به پروردگارشان عزوجل نگاه می‌کنند، به او نزدیک‌تر خواهند بود... و مگر جز این است که جزا از جنس عمل است؟

* * *

تنها این کافی نیست که انسان خود برای نماز در مسجد حریص باشد بلکه باید زیردستان خود را نیز به آن امر نماید و «هر یک از شما چوپان است و هر یک از شما مسئول زیر دستان خود»...

عبدالعزیز بن مروان فرزندن عمر را به مدینه فرستاد تا در آن ادب و علم بیاموزد و به صالح بن کیسان نامه نوشت تا مسئولیت تربیت او را بر عهده گیرد... عمر در نمازها همراه صالح بن کیسان بود... روزی وی از آمدن به نماز تاخیر نمود... صالح به او گفت: چه باعث شد دیر بیایی؟ گفت: داشتم موی خود را شانه می‌کردم! صالح گفت: علاقه‌ات به مویت به آنجا رسیده که بر نماز ترجیحش می‌دهی؟! و این قضیه را به پدرش نوشت... پدر فرستاده‌ای به نزد او فرستاد... فرستاده پیش از آنکه با عمر سخنی بگوید مویش را تراشید!

روزی عبدالملک بن مروان، فرزندش هشام را در نماز جمعه نیافت... پس از نماز فرستاده‌ای نزدش فرستاد تا سبب غیبتش را بپرسد... گفت: قاطرم از آوردنم ناتوان بود و وسیله‌ای دیگر نیافتم...

پس برایش چنین پیام فرستاد: یعنی اگر مرکبی نیافتی در نماز جمعه حضور نمی‌یابی؟ قسم خوردم که یک سال کامل سوار هیچ حیوانی نشوی!

مجاهد می‌گوید: شنیدم که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ از اهل بدر به فرزندش گفت: همراه ما در نماز حاضر بودی؟ گفت: آری. گفت: آیا به تکبیر نخست رسیدی؟ گفت: خیر... گفت: چیزی که از دست دادی بهتر از صد شتر سیاه چشم بود...

ابوهریره هنگامی که برای نماز بیرون می‌شد از کنار خانه‌های خویشان خود می‌گذشت و صدایشان می‌زد و آنان را با خود به مسجد می‌برد در حالی که این آیه را می‌خواند:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ [طه: ۱۳۲].

«و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باشد. ما از تو روزی نمی‌خواهیم؛ ما به تو روزی می‌دهیم و فرجام [نیک] برای تقوا است»...

* * *

آری... بهشت مومن، محراب اوست... و گناه جز با اشک پاک نمی‌شود... و مغفرت را با رکوع و سجود می‌خواهند...

هر چه انسان در نماز خود بیشتر پیرو پیامبر ﷺ باشد، و بیشتر سنت او را پیاده سازد، پاداشش نیز بزرگتر خواهد بود، چرا چنین نباشد در حالی که پیامبر ما ﷺ می‌فرماید: «همانگونه نماز بگزارید که می‌بینید من نماز می‌گزارم»...

حتی ممکن است دو نفر در یک مسجد و در یک صف و پشت سر یک امام نماز بگذارند و در یک آن وارد نماز شوند و در یک آن نمازشان به پایان رسد... در حالی که پاداش نمازشان به مانند فاصله‌ی آسمان و زمین متفاوت است...

تفاوت نمازشان این است که اولی همانند پیامبر ﷺ نماز خواند و دومی به اجرای سنت‌های پیامبر ﷺ اهمیتی نداد...

هم‌اکنون به صورت مختصر روش نماز پیامبر ﷺ را از کتاب شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله برایتان خواهم آورد...

روش نماز پیامبر چنین است که نمازگزار، نخست رو به قبله کند در حالی که با قلبش نیت نماز نماید و با زبان نیت را تلفظ نکند... روی کردن به قبله برای شخص ناتوان، مانند بیمار لازم نیست...

برای انسان واجب است که ایستاده نماز بگذارد مگر آنکه ناتوان باشد که در این صورت اگر توانست نشسته نماز می‌خواند و اگر نتوانست بر پهلوی... همینطور سنت است که به سوی ستره نماز بخواند و در این مورد، مسجد و غیر مسجد تفاوتی ندارد، چرا که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «نماز نگزار مگر به سوی ستره و مگذار کسی از جلویت عبور کند...» ستره باید از زمین بلندتر باشد و باید از چیزهایی که او را از نمازش مشغول می‌دارد مانند نقش و نگار و سر و صدا دوری کند و در صورت فشار ادرار و مدفوع نماز نخواند... سپس تکبیر احرام «الله اکبر» می‌گوید و در حال نماز به محل سجده‌اش می‌نگرد و در هنگام تکبیر دستانش را تا روبروی شانه‌ها یا گوش‌هایش بالا می‌برد...

در هنگام تکبیر صدایش را بلند نمی‌کند مگر آنکه امام باشد و ماموم تکبیر نمی‌گوید مگر پس از آنکه تکبیر امام پایان یابد...

سپس دست راست را بر روی دست چپ بر سینه می‌گذارد... سنت است پس از تکبیر احرام دعای استفتاح را بخواند:

«اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»^۱. «خدایا میان من و گناهانم دوری انداز، چنانکه مشرق و

مغرب را از هم دور ساخته‌ای، خداوندا مرا از گناهانم پاک ساز چنانکه لباس سفید از چرک پاک می‌شود، خدایا گناهانم را با آب و برف و تگرگ بشوی»...

یا دیگر دعا‌های استفتاح که از پیامبر ﷺ ثابت شده است...

سپس بگوید: أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ... بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ... و در این حال به سجده‌گاه خود نگاه کند و به این سو آن سو ننگرد و چشمانش را به آسمان ندوزد... و سوره‌ی فاتحه را بخواند و پس از آن اگر در نماز جهریه بود با صدای بلند «آمین» بگوید و اگر در نماز سری بود به صورت سری آمین را بگوید.... سپس آنچه از قرآن که برایش ممکن است بخواند...

سپس تکبیر گوید و پس از بالا بردن دو دست به مقابل شانه یا گوش‌هایش، به رکوع رود و در هنگام رکوع کمرش را صاف بدارد و دستانش را بر زانوهایش قرار دهد و در این حال میان انگشتانش فاصله اندازد، گویا زانویش را گرفته است و بگوید: «سَبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ»... بهتر است سه بار یا بیشتر آن را تکرار کند و اگر اذکار دیگری که در سنت [برای رکوع] وارد شده را بگوید اشکالی ندارد...

سپس سرش را از رکوع بلند کند و در این حال دو دستش را تا روبروی شانه‌ها یا گوش‌هایش بالا بیاورد و بگوید: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»... سپس دستانش را بر سینه نهد و بگوید: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» (پروردگارا و ستایش از آن توست) و می‌تواند این ذکر را نیز بر آن بیفزاید:

«مِلْءَ السَّمَاوَاتِ، وَمِلْءَ الْأَرْضِ، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ، بَعْدَ أَهْلِ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ وَكُنَّا لَكَ عَبْدٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجُدُّ». «به پُری آسمان‌ها و پُری زمین و پُری هر چه که بخواهی، تو اهل ثنا و شکوهی، شایسته‌ترین چیزی که بنده گفته

است - و همه بنده‌ی تو هستیم - این است: خداوندا هر چه تو بدهی بازدارنده‌ای ندارد، و هر چه را باز داری، دهنده‌ای ندارد، و ثروت هیچ ثروتمندی در برابر تو برایش سودی ندارد»^۱ یا هر دعای دیگری که در سنت وارد شده است...

اما اگر ماموم بود (یعنی پشت سر امام نماز می‌خواند) «سمع الله لمن حمده» را نمی‌گوید، بلکه پس از آن، یعنی «ربنا ولك الحمد...» را می‌گوید... سپس با گفتن الله اکبر به سجده می‌رود و در حال سجده باید این هفت عضو به زمین برسد: پیشانی همراه با بینی... دو دست... دو زانو... گوشه‌ی انگشتان پا... و می‌گوید: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» و آن را سه بار یا بیشتر تکرار می‌کند و شایسته است در سجده بسیار دعا کند...

در حال سجده انگشتانش را به هم می‌چسباند و دو بازوی خود را از پهلوها، و شکمش را از ران‌های خود دور می‌گیرد... سپس دستان و سرش را با گفتن الله اکبر بلند می‌کند و بر روی پای چپ خود می‌نشیند و پای راست خود را قائم نگه می‌دارد و دستان خود را بر ران و زانوی خود قرار می‌دهد و در حال نشستن میان دو سجده می‌گوید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاجْبُرْنِي وَارْفَعْنِي وَعَافِنِي وَارْزُقْنِي». «خداوندا مرا بیامرز و مورد رحمت خود قرار ده و مصیبتم را جبران کن و بلندم گردان و عافیتم عطا کن و روزی‌ام ده»... یا بگوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي، رَبِّ اغْفِرْ لِي»...

پیامبر ﷺ ایستادن بعد از رکوع و نشستن میان دو سجده را طولانی می‌کرد...

سپس با گفتن الله اکبر به سجده‌ی دوم رود و آن را همانند سجده‌ی نخست انجام دهد...

سپس با گفتن تکبیر از سجده برخیزد، و می‌تواند همانند میان دو سجده کمی بنشیند؛ به این نشستن، جَلْسَه‌ی استراحت گویند که مستحب است و اگر آن را انجام ندهد اشکالی ندارد... این نشستن ذکر و دعایی ندارد...

سپس برای رکعت دوم بلند شود و آن را همانند رکعت نخست انجام دهد... اگر نمازی که می‌خواند دو رکعتی باشد، مانند نماز صبح یا جمعه و عید، در رکعت دوم برای تشهد بنشیند... در تشهد همه‌ی انگشتان دست راستش را جمع کند به جز انگشت سبابه که هنگام ذکر نام الله و هنگام دعا در تشهد با آن اشاره نماید...

اگر انگشت شست و وسط را با هم حلقه نماید و با سبابه اشاره کند نیز خوب است زیرا هر دو روش از پیامبر ﷺ روایت شده است... سپس در تشهد چنین بگوید:

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ (يا: السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ) وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ»...

و پس از تشهد بر پیامبر ﷺ چنین درود بفرستد:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»...

مستحب است که پس از آن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»...

سپس هر خیری از خیرات دنیا و آخرت را از خداوند بخواهد...

و در پایان به سمت راست و چپ سلام دهد و بگوید: «السلام علیکم ورحمة الله... السلام علیکم ورحمة الله»...

اما اگر نماز سه رکعتی باشد مانند نماز مغرب، یا چهار رکعتی مانند ظهر و عصر و عشاء... تشهد را می‌خواند سپس به رکعت سوم برمی‌خیزد و دست‌های خود را تا روبروی شانه یا روبروی گوش بالا می‌برد (مانند تکبیره الإحرام) و الله اکبر می‌گوید... سپس دستانش را چنانکه گفتیم بر سینه می‌گذارد و فقط سوره‌ی فاتحه را می‌خواند...

هنگام تشهد پایانی به حالت تَوَزُّک می‌نشیند به این صورت که پای چپ خود را از زیر ساق پای راستش عبور می‌دهد و بخشی از نشیمن‌گاه خود را بر زمین می‌گذارد و با کف دست راست خود زانوی چپش را می‌گیرد و بر آن تکیه می‌دهد...

سپس به سمت راست و چپ خود سلام می‌دهد...

پس از نماز مستحب است که اذکار نماز را بخواند که چنین است:

سه بار گفتن: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»...

سپس گفتن: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ، لَهُ التَّعَمُّةُ وَلَهُ الْفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»...

سپس سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر می‌گوید و در بار صدم می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»...

سپس آیه الکرسی و سوره‌ی اخلاص و فلق و ناس را یک بار بخواند، مگر پس از نمازهای صبح و مغرب که مستحب است سوره‌های اخلاص و فلق و ناس را سه بار بخواند...

همچنین سنت است پس از نمازهای صبح و مغرب ده بار بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

شش‌ناسنامه



دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی

متولد ۱۹۷۰ میلادی (۱۳۹۰ ه‍.ق)

دارنده‌ی مدرک دکترا در عقیده و مذاهب معاصر با رتبه‌ی ممتاز از دانشگاه امام محمد بن سعود در ریاض.

دارنده‌ی اجازه‌ی قرائت و روایت حدیث از شیوخ برجسته‌ی مصر و یمن و مغرب.

عضو اتحاد جهانی علمای مسلمان.

عضو هیئت علمی توسعه‌ی انسانی، وابسته به سازمان رابطه العالم الإسلامی.

عضو مجلس امناء در هیئت علمی رسانه‌ی اسلامی وابسته به سازمان رابطه العالم الإسلامی.

عضو تعدادی از دفاتر دعوت و هیئت‌های اسلامی.

مشاور پاره وقت در تعدادی از هیئت‌های اسلامی در سطح جهان.

استاد پاره وقت در دانشگاه‌های عربستان سعودی و جهان.

خطیب جمعه در مسجد جامع بواردی در ریاض از سال ۲۰۰۶ تاکنون.

عضو هیئت تدریس در دانشگاه ملک سعود از سال ۱۹۹۳ تاکنون.

امام و خطیب مسجد جامع دانشکده‌ی امنیتی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۶ م.

ایشان علاوه بر تحصیل آکادمیک از محضر شیوخ بزرگوارى همچون دکتر عبدالکریم اللاح، دکتر عبدالله بن جبرین، علامه عبدالعزیز بن باز، علامه ابن عثیمین شیخ عبدالله بن قعود و تعدادی دیگر از شیوخ گرامی استفاده علمی برده است.

دارای نزدیک به سی عنوان کتاب و رساله‌ی علمی و دعوی به زبان‌های زنده‌ی دنیا.

دکتر عربی همچنین از طریق شبکه‌های اجتماعی به امر دعوت مشغول هستند.

حساب کاربری توئیتر ایشان رکورد بیشترین دنبال کننده را در کشورهای عربی دارا

می‌باشد.



Arefe.Fa@gmail.com



facebook.com/ArefeFa
facebook.com/3refe



@ArefeFa
@MohamadAlarefe



youtube.com/user/Arefefa

وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی

www.Arefe.com